

ضرورت مختصات‌شناسی حکومت رضا شاه در ایمن‌سازی جامعه ایرانی در مواجهه با جنگ شناختی دشمن

جواد حق‌گو^۱، حسین مولائی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۲۳



چکیده:

در سالهای اخیر و به حسب وقوع برخی از اجتماعات اعتراضی شعارهایی در تمجید از حکومت رضا شاه سر داده می‌شود. شعارهایی که بیش از هر چیز بر عدم آگاهی دقیق جامعه ایرانی از مختصات واقعی حکومت رضا شاه و جنگ شناختی دشمن تاکید دارد. حکومتی که دوست و دشمن منصف بازگشت بدان و مشابه آن را ارتجاع می‌داند. فارغ از طرح هدفمند و برنامه‌ریزی شده اینگونه شعارها توسط برخی گروه‌های اپوزسیون و برانداز، نباید از تمایل بخشی از جامعه ایرانی به این حرکت ارتجاعی غفلت شود. تمایلی که بیش از هر چیز از فقدان درک و آگاهی جامعه نشأت گرفته و مصداقی از موفقیت جنگ شناختی دشمن است. موضوعی که انجام پژوهش‌هایی دقیق درباره ماهیت حکومت رضا شاه را ضروری می‌سازد. اگرچه درباره دیکتاتوری بودن حکومت رضا شاه اتفاق نظر وجود دارد، با این حال عمده آثار از بررسی دقیق‌تر نوع دیکتاتوری حکومت رضا شاه طرفه رفته و خیلی در این رابطه اظهار نظر نکرده‌اند. این در حالی است که بسیاری از اندیشمندان حکومت‌های دیکتاتوری را با توجه به ماهیتشان به انواع مختلفی تقسیم کرده‌اند. بر همین مبنا سؤال اصلی پژوهش حاضر جایابی دقیق حکومت رضا شاه از این منظر است. شواهد و قرائن موجود نشان از آن دارد که حکومت دیکتاتوری رضا شاه به‌رغم داشتن برخی از مشخصه‌های مشترک تمام دیکتاتورهای نظیر توتالیتر بودن با این حال انطباق کاملی با نوع دیکتاتوری نظامی دارد. بدین منظور در این پژوهش تاریخی و توصیفی-تحلیلی تلاش شده تا با استناد به برخی اسناد جدید تاریخی بعد از بحثی نظری درباره شاخصه‌های حکومت‌های دیکتاتوری و انواع دیکتاتوری‌ها، دیکتاتوری نظامی رضا شاه در ذیل سه شاخصه «همیشگی بودن جنگ و منازعه در سپهر زیست اجتماعی»، «تقدیس ارتش و قوای نظامی» و «ایجاد یک جامعه میلیتاریستی» مورد بررسی قرار گیرد.

واژگان اصلی: دیکتاتوری نظامی رضا شاه، دشمن، جنگ شناختی، ایمن‌سازی، جامعه ایرانی.

۱. استادیار گروه تاریخ، تمدن و انقلاب اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول) jhaghgoo@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری رشته جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

مقدمه

پرداختن در تمام سالهای بعد از انقلاب اسلامی، جامعه ایرانی آماج حملات گوناگون از جمله تهاجمات نرم و شناختی قرار گرفته است. در جنگ‌های شناختی (Cognitive warfare) که ارتباط وثیقی با مفهوم جهت‌گیری‌های شناختی (Cognitive Bias) دارد، دشمن سعی در ایجاد خطاهایی در ذهن افراد و به تبع جامعه دارد که در نتیجه آن جامعه هدف به صورتی نظام‌مند به گرایش، نگرش، وهم یا باوری غلط متمایل شده و در نتیجه ادراک، شناخت، استدلال، ارزیابی و تصمیم‌گیری افراد جامعه به سمت و سوی خاصی می‌رود که از قبل درباره آن فکر شده است.

واقعیت آن است که کسی به کمک یک جامعه درگیر جنگ شناختی نمی‌آید. مگر اینکه خود جامعه با استفاده از تدابیر مناسب پدافندی گوناگون که مهمترین آنها آگاه کردن جامعه تحت تهاجم گلوله‌های جنگ شناختی است، به تقابل با این هجمه بپردازد. در این مدل از جنگ‌ها ذهن انسان اصلی‌ترین میدان نبرد است. در این میدان نه از گلوله خبری است و نه از تانک و موشک. در اتاق‌های فکر این مدل از جنگ‌ها تمرکز اصلی بر «طراحی پیام‌های خاص» و «نحوه اثرگذاری این پیام‌ها» بر جامعه تحت تهاجم است.

مروری بر اعتراضات صورت‌گرفته در چند سال اخیر حکایت از آن دارد که تمرکز بر سیاست تطهیر پهلوی عموماً و تقدیس حکومت رضا شاه به طور خاص یکی از محورهای جنگ شناختی دشمن علیه جامعه ایرانی بوده است. اقدامی که به نظر می‌رسد لاقلاً در میان بخش‌هایی از جامعه ایرانی موثر بوده است. پرواضح است که موفقیت این اقدام بیش از هر چیز از نوعی عدم‌آگاهی جامعه ایرانی درباره مختصات دقیق حکومت رضا شاه نشأت گرفته است. حکومتی که مصداقی واضح از یک حکومت دیکتاتوری بوده که بنای کار خود را بر میلیتاریسم (Militarism) و شکل دهی به یک جامعه میلیتاریستی استوار نموده بود.

عموماً شکل دهی به یک جامعه میلیتاریستی با اصلاحات یا نوسازی نیروهای نظامی آغاز می‌شود و با افزایش تولید یا خرید تسلیحات، افزایش شمار نظامیان و هزینه‌های نظامی در نهایت تحمیل فرهنگ نظامی در جامعه مد نظر است. میلیتاریسم یا نظامیگری (نه رفتار نظامی) تفکر و نگرشی است که در مواجهه با حوادث و بحران‌ها اولین راهکار آن بهره‌گیری از خشونت است و با بهره‌گیری از قدرت نظامی حذف رقبا را در دستور کار دارد. (بابایی، ۱۳۸۲: ۳۶) میلیتاریست‌ها برای خدمات نظامی (آداب و فضائل نظامی) ارزش بالایی قائل‌اند، جرأت و جسارت شخصی، وفاداری به مافوق، مقاومت بدنی و انضباط شدید را از خصایص والا قلمداد می‌کنند و در نهایت

امر به تسلط نظامیان بر همه شئون کشور باور دارند. (فاستر، ۱۳۶۱: ۸۹) دولت‌های میلیتاریستی عموماً دارای چهار شاخص هستند. اول اینکه در این دولت‌ها سیاست‌های جنگ‌طلبانه و ستیزه-جویانه بر روش‌های دیگر اولویت دارد، دوم نظامیان بر دستگاه سیاسی سروری و برتری دارند، سوم ذات نظامی‌گری (آداب و فضائل نظامی) ارزشمند است و در نهایت کل کشور برای تحقق اهداف نظامی بسیج می‌شود.

ذیل شاخص‌های اول و دوم رضاپهلوی در قامت یک ماجراجوی نظامی، به ادعای خود برای پایان دادن به وضعیت کشور کودتا (رویکرد نظامی) را برگزیده بود. اساس قدرت‌گیری او به سبب حضور امرای نظامی و فشار آنها بر رهبران غیرنظامی و با اقداماتی نظیر برگزاری مارش‌ها و میتینگ‌های خیابانی تا سرکوب شورش‌ها و مشارکت و مداخله در انتخابات ممکن شد. (Ghods, 1989: 99) او در دوره فرمانروایی کشور را به کمک نخبگان نظامی اداره می‌کرد و ارتش و نظامیان قدرت بی‌قاعده‌ای در ساختارهای دولت پهلوی داشتند. (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۸۷) نظامیان نزدیک به شاه مشاغل بالای جامعه را دارا بودند و بخش وسیعی از درآمد ملی صرف نوسازی و تجهیز ارتش می‌شد. یک وابستگی متقابلی بین دولت و نظامیان به عنوان حامیان نظام جدید شکل گرفته بود و امرای نظامی بر مقام‌های سیاسی برتری داشتند. (اتابکی، ۱۳۸۸: ۱۷) از طرف دیگر برگزاری منظم رژه سوم اسفند و نمایش نمادهای نظامی در مراسم تاجگذاری و پادشاه ملبس به یونیفرم نظام که یک پای در قصر و یک پای در پادگانها داشت گواهی بر بزرگداشت نظامی‌گری است که ذیل شاخص سوم قرار دارد. در رابطه با شاخص چهارم نیز کل کشور برای اهداف نظامی بسیج شده بود. در این روند برای بزرگسالان لباس یکدست، برای کودکان آئین پیشاهنگی، برای زنان کشف حجاب و برای قومیت‌ها پروژه یکسان‌سازی تدارک دیده شده بود تا با نقش‌آفرینی و جایگاه بالای نظامیان سربازسازی مردم و سربازخانه‌سازی جامعه تکمیل شود. (آبراهامیان، ۱۳۹۵: ۱۷۰)

اهمیت موضوع از آنجا است که میلیتاریسم در اصل یک ایدئولوژی است که ضمن باور به وجود جنگ دائم، توان ارتش و نیروهای نظامی را سرچشمه و منبع همه امنیت‌ها می‌داند و برای رسیدن به اجماع ملی و صلح منطقه‌ای به افزایش قدرت نظامی مبادرت می‌کند. میلیتاریسم به این گزاره باور دارد که «آشتی از راه توانمندی نظامی» میسر می‌شود و آمادگی نظامی تنها راه دستیابی به صلح است. میلیتاریسم علاوه بر نظامیان برای غیرنظامیان نیز وظیفه تعیین می‌کند و جنگ و آمادگی

برای نبرد را از مهمترین وظایف ملت و عالی‌ترین شکل خدمات عامه می‌پندارد. (بابایی، ۱۳۸۲: ۳۶) با اینکه جنبه ایدئولوژیک میلیتاریسم مختص زمینه‌ای است که در آن فعالیت می‌کند، اما در کلیت امر میلیتاریست‌ها با تصویرسازی‌های خود در رابطه با نظریه‌های نظامی، نظم، فداکاری، انضباط و ... در تلاش هستند حضور نظامیان را در جامعه توجیه یا روند رو به افزایش فعالیت آنها را عادی جلوه دهند. (پازارگاد، ۱۳۴۳: ۱۲۷) این نگاه خاص رضا شاه به امر حکومت شریاطی را به وجود آورده که اساساً حکومت پهلوی اول یکی از مصادیق مهم دیکتاتوریه‌های نظامی در دوران مدرن شناخته می‌شود. برای تبیین دقیق‌تر این موضوع در ادامه پس از مروری کوتاه بر انواع نظام‌های دیکتاتوری تلاش شده تا در ذیل سه محور «باور به جنگ دائمی و لزوم آمادگی نظامی»، «جایگاه والای ارتش در شرایط جنگ دائم» و «لزوم شکل‌دهی به یک جامعه میلیتاریستی» ابعاد گوناگون حکومت دیکتاتوری رضا شاه در ذیل یک دیکتاتوری نظامی واکاویده شود.

۱. نوع‌شناسی نظام‌های دیکتاتوری

اگرچه سابقه نظام‌های دیکتاتوری به دوران مدرن و عصر معاصر بازمی‌گردد با این حال دیکتاتوری در شهر-دولتهای یونان هم وجود داشته است. در یونان، اقتدار مطلق و نامحدودی به سینسیناتوس داده شده بود تا دولت را از بحران نجات دهد. همه محدودیتهای قانونی معلق شده بود. در روم، دیکتاتوری سولا، ژولیوس سزار، و اوگوستوس، نمونه‌های قابل ذکر این شکل حکومت بود. در انگلستان، لرد کرامول به یقین یک دیکتاتور بود. ناپلئون که فرانسه را از نابودی نجات داد، بدرستی «نخستین دیکتاتور مدرن» توصیف شده است. در سده بیستم، بویژه پس از جنگ جهانی اول دیکتاتوری گسترش زیادی پیدا کرد. در روسیه شوروی، دیکتاتوری پرولتاریا در ۱۹۱۷ برقرار شد. در ترکیه کمال آتاتورک و در ایران رضا شاه به صورت یک دیکتاتور درآمدند. در اسپانیا، پرتغال و چند کشور اروپای شرقی دیکتاتوریه‌های دولتی پدیدار شدند، اما در مقایسه با دیکتاتوری در آلمان و ایتالیا، کم‌اهمیت‌ترند. (عالم، ۱۳۸۵: ۲۸۴)

درباره چستی نظام‌های دیکتاتوری دیدگاه‌های متنوعی مطرح شده است. با این حال و به گفته فورد، دیکتاتوری عبارت است از «به دست گرفتن اقتدار فوق قانون توسط رئیس دولت» (عالم، ۱۳۸۵: ۲۸۴-۲۸۵؛ Ford, 1939: 27) در همین رابطه آلفرد کوبان گفته است دیکتاتوری حکوت یک نفر است که مقام خود را نه از راه ارث، بلکه با زور، یا رضایت، یا ترکیبی از آنها به

دست آورده است. دیکتاتوری دارای حاکمیت مطلق است، یعنی همه قدرت سیاسی در نهایت از اراده او برمی آید و گستره آن هم نامحدود است. همچنین دیکتاتوری به روالی دلخواه با صدور فرمان و نه بر پایه قانون به اجرا در می آید. اقتدار دیکتاتور محدود و تابع هیچ اقتدار دیگری نیست، چرا که چنین تابعیتی با فرمانروایی مطلق او مطابقت ندارد. تحلیل تعریف کوبان ویژگیهای دیکتاتوری فرد را نشان می دهد: (۱) فرمانروایی یک نفر است؛ (۲) مبتنی بر رضایت یا زور، یا هر دو است؛ (۳) مسئول هیچ اقتدار دیگری نیست؛ (۴) اختیارات و قدرت او مطلق است؛ (۵) بر پایه فرمان و نه قوانین مصوب حکم می راند؛ و (۶) دوره تصدی او معین و مشخص نیست. این ویژگیها در دیکتاتوریهای فردی ناپلئون یا آتاتورک و رضاشاه یافت می شود. (عالم، ۱۳۸۵: ۲۸۵)

اگرچه تمام نظامهای دیکتاتوری در داشتن ویژگیهای مدنظر کوبان تقریباً با یکدیگر تشابه دارند با این حال در سده بیستم سه نوع دیکتاتوری مختلف در جهان پدیدار شد:

- ۱) دیکتاتوری فاشیستی در آلمان، ایتالیا، اسپانیا و پرتغال؛
- ۲) دیکتاتوری نظامی در برخی کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین؛
- ۳) دیکتاتوری حزبی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جمهوری خلق چین (عالم، ۱۳۸۵: ۲۸۴)

باید توجه داشت که در مجموع حکومت نظامی، حکومتی است که در آن ارتش و قوای مسلح قدرت سیاسی می یابند و خود این حکومتها بر دو نوع استراتوکراسی و دیکتاتوریهای نظامی تقسیم می شوند. در استراتوکراسی ها، ارتش با حمایت مردم قدرت سیاسی را به دست می گیرد. یعنی برخلاف دیکتاتوری نظامی، در این نوع حکومت، خود مردم اظهار تمایل می کنند که حکومت در دستان ارتش قرار بگیرد. این نوع حکومت، قانونمند است و خصایص توتالیتراریسم را ندارد. اما برخلاف استراتوکراسی ها، دیکتاتوریهای نظامی فاقد هرگونه حمایت مردمی هستند. این نوع از حکومتها به مانند تمام نظامهای دیکتاتوری، توتالیتر هستند و عمدتاً هم با کودتای نظامی قدرت را در دست می گیرند. با این حال تمام دیکتاتوریهای نظامی قرن بیستم از ویژگیهای خاصی برخوردار بوده اند که در ادامه به سه ویژگی اصلی این حکومتها اشاره شده است.

اول) در این نوع از حکومتها دیکتاتور باوری همیشگی به جنگ و به تبع ضرورت آمادگی نظامی دارد. بر همین اساس آمادگی نظامی و هرآنچه بدان وابسته است تقدیس می شود. برای همین ارتش از قداست خاصی برخوردار می شود و همین قداست باعث می شود تا جنگ و نبرد

هم به نوعی تقدیس شود. در بر همین اساس باور به آمادگی نظامی به ویژگی اصلی این نوع از حکومتها تبدیل میشود.

دوم) در دیکتاتوریه‌های نظامی تمامی ارکان دولت و حکومت، حتی بعضاً در مواردی که هیچ‌گونه ارتباطی با نظامی‌گری ندارند، تحت کنترل کامل ارتش قرار داشته و اساساً ارتش و قوای نظامی سروری می‌کنند. در این نظامها باور به تامین صلح و امنیت از راه توانمندی نظامی اصلی اساسی محسوب می‌شود. به همین جهت دستیابی به آرمانهایی نظیر صلح از راه توانمندی نظامی حاصل میشود. به عبارت دیگر اصل بر جنگ و منازعه است نه صلح و آرامش.

سوم) یکی دیگر از ویژگیهای نظامهای دیکتاتوری لزوم حاکمیت جوی میلیتاریستی بر تمام ارکان جامعه است. موضوعی که باعث رواج نوعی از افسردگی در میان آحاد گوناگون آن جامعه می‌شود. بر اساس این نگاه همه مردم حکم سرباز را دارند و کشور تبدیل به یک سربازخانه بزرگ میشود.

۲. شاخصه‌های دیکتاتوری نظامی رضا شاه

همانطور که اشاره شد باور به جنگ دائمی، سروری ارتش در ارکان مختلف حکومت و تزریق روحیه میلیتاریستی در تمام ارکان جامعه سه ویژگی مشترک تمام دیکتاتوریه‌های نظامی در قرن بیستم بوده است. بر اساس این سه خصیصه در ادامه نسبت حکومت رضا شاه با دیکتاتوری‌های نظامی سنجیده شده است.

۱-۲. باور به جنگ دائمی و لزوم آمادگی نظامی

همانطور که اشاره شد یکی از محورهای اصلی دیکتاتوریه‌های نظامی "باور به جنگ دائمی و لزوم آمادگی نظامی" است. در این رابطه ادعای نوشتار این است که رضاپهلوی نه تنها به این اصل باور داشت بلکه اساساً زیستی در منازعه داشت و وجودش نمود عملی این اصل میلیتاریستی بود. برای اثبات این ادعا زندگی و شخصیت فردی مرور می‌شود که نظامیگری و منازعه نه حرفه که زیست او بود.

رضاپهلوی در مقطعی که تنها ده روز از تولدش گذشته بود پدرش را از دست داد، به همراه مادر راهی تهران شد و بدین ترتیب منازعه او در محله سنگلیج آغاز شد. (پسیان و معتضد، ۱۳۸۲: ۷۸۶) فقر و تنگدستی عاملی بود که او را به مبارزه برای بقا در کوچه‌های سنگلیج کشاند. در چهارده سالگی به عنوان پادو یا خدمتکار جهت تامین قوت لایموت خود وارد قزاقخانه شد و با ورود به این نهاد زیست نظامی خود را آغاز کرد (۱۲۷۰ش/۱۸۹۱ م). با اینکه در سال اول خدمت به بدو حقوق پرداخت نمی‌شد، اما خوراک و لباسش بر عهده قزاقخانه بود و گاهاً به جای سربازان

غائب یا بیمار در فوج شرکت می‌کرد تا اینکه پس از دو سال به طور رسمی در فوج پیاده قزاقخانه تهران استخدام شد. (عاقلی، ۱۳۷۷: ۱۸) بنیانگذار خاندان پهلوی بعد از طی کودکی در محیط سخت و همیشه در منازعه، خیلی زودتر از اقتضای سنی وارد محیط خشن و رقابتی قزاقخانه شد و تحت تاثیر این فضا در نهایت به یک جاه‌طلب با زیست نظامی تبدیل شد. خروجی این زیست نظامی در آستانه کودتا شخصیتی منضبط، عصبانی، جدی و سختگیر بود که گاهاً سربازان خود را به سبب بی‌انضباطی شلاق می‌زد؛ اما افسران و سربازان به خاطر حضور او در کانون عملیات‌های نظامی از او رضایت داشتند. (طلوعی، ۱۳۷۲: ۲۳) بنابراین رضاپهلوی ورای باور به جنگ دائم، صاحب زیست نظامی و همیشه در منازعه بود. او در این رابطه می‌گوید: «من در میدانهای جنگ بزرگ شده‌ام و در میان صدای توپهای سهمگین جنگ و شلیک مسلسل‌ها و تفنگ‌ها روزگار گذرانده‌ام ... و باین جهت فهمیده‌ام تا وقتی که هجوم می‌کنی و شلیک می‌کنی پیشرفت و پیروزی داری ولی هنگامی که دست از جنگ می‌کشی و از شلیک خودداری می‌کنی و حالت دفاعی بخود می‌گیری ناچار عقب‌نشینی می‌کنی و دشمن بر تو پیروز می‌گردد هر سنگری را که گرفتی مال توست و از هر سنگری که بیرون رفتی از آن دشمن توست ...» (البصری، ۱۳۵۰: ۱۸۹)

تأثیری که شغل و حرفه بر افکار فرد بر جای می‌گذارد امری شناخته شده است، این مهم البته در رابطه با نظام‌گیری شکلی ملموس دارد و نظامیان به جهت محیط ویژه پادگانها و میادین نبرد؛ شخصیت، افکار و باورهای خشن و آماده رزم دارند. رضاپهلوی نیز به سبب زیست نظامی نه تنها شخصیتی خشن و ستیزه‌جو داشت بلکه عمده تجربیات و تصوراتش با امور نظامی شکل گرفته بود و طبیعتاً مثال‌ها و استعاره‌هایش نیز نظامی بودند. بنابراین بررسی مثال‌های متناسب به رضاه پهلوی منبع نوشتار جهت ترسیم اندیشه او خواهد بود. برای نمونه او در یک مورد خود و زندگی‌اش را به "گلوله توپ شلیک شده" تشبیه و استدلال می‌کند، به دلیل قدرت و سرعت گلوله شلیک شده شخص و اشخاص نمی‌توانند مانع رسیدن او به اهدافش شده یا در مسیر او انحراف ایجاد کنند. (Boroujerdi, 2003: 148) این مثال از روحیه مصالحه‌ناپذیر و استبداد رای او و همزمان از باور به یک مبارزه دائم حکایت دارد. رضا پهلوی با ذکر مثال دیگر کلیت زندگی را به میدان نبرد و خود را به یک مبارز تشبیه می‌کند و می‌گوید: "من که در میدان جنگ تربیت شده‌ام، همه چیز حتی سیاست را مثل گلوله توپ می‌دانم که به طرف شخص مبارز می‌آید. اگر ترس در دل راه دادی و عقب‌نشستی و به پناهگاهی گریختی، کار تمام است و اگر با پیشانی

باز و سر پرشور جلو رفتی، گوی از میدان ربوده‌ای." (رضاشاه؛ ۲۵۳۵: ۵۲ و ۹۲)

شاید بتوان ادعا کرد نگاه نگران، ستیزه‌جویانه و در عین حال فرصت‌طلبانه رضاپهلوی به کلیت زندگی شباهت قابل توجهی به اندیشه‌های ماکیاولی دارد. از دید ماکیاولی جهان جایی خطرناک، در عین حال مکانی برای فرصت است. اگر کسی بخواهد بقاء و تداوم داشته باشد، باید همواره از خطرات دوری کرده، تهدیدها را پیش‌بینی و اگر لازم باشد مبارزه نماید. این دقیقاً کاری است که رضاپهلوی در برخورد با رقبای خود و سرکوب مخالفین در تمام زندگی انجام داد. او در یک مورد می‌گوید: «... پس از انحلال پارلمان برای سرکوب خوانین و خودسران قلدر، تشکیل قوه دادم و نظر اصلی و اساسی من کوبیدن هر سر جنبانی بود که بخواهد بر ضداصلاحاتی که شروع شده بود قیام کند...» (بصری، ۱۳۳۵: ۳۱)

رضاپهلوی در اظهاراتی که به مناسبت معرفی عامل اصلی کودتا دارد نگاه ماکیاولیستی و ستیزه‌جویانه خود را در دنیایی که جنگ دائم بر آن حاکم است اینگونه نشان می‌دهد: «... مسبب حقیقی کودتا منم ... اگر علی‌الظاهر یکی دو نفر دیگر را دیدید که چند صباحی عرض اندام کردند و سطحاً راهی پیمودند نه این بود که اعماق قلب آنها در نظر من مخفی و مستور باشد، همه را می‌دانستم و استنباط کرده بودم، فقط احتیاجات موقع مرا ملزم می‌کرد که موقت دست خود را بر سینه آنها آشنا نسازم ...» (نشریه قشون، ش ۲، ۱۳۰۰: ۱) رضاپهلوی به جهت اینکه همه عمر خود را در مبارزه و منازعه سپری کرده بود؛ به مانند ماکیاولی به «اصل قدرت نظامی و زور برای نگهداشت دولت» باور داشت. (ماکیاولی، ۱۳۶۶: ۲۰) این اصل در شهریار و گفتارها موج می‌زند و عاملی است که استفاده از قوه قهریه در سیاست را به رسمیت شناخته است. ضمن اینکه امروز شواهد متعددی از تاثیرگذاری ماکیاولی بر اندیشه‌های میلیتاریستی منتشر شده است. ماکیاولی در این زمینه می‌گوید: «باید نوآورانی را که به خود تکیه دارند از آنانی که به دیگران تکیه می‌زنند، بازشناخت؛ یعنی آنانی که هدف خود را به زور از پیش می‌برند از آنانی که دست به دامان دیگران می‌شوند. گروه دوم همواره ناکام می‌مانند ... اما آنانی که به خود تکیه دارند و کار را با زور از پیش می‌برند کمتر به خطر می‌افتند.» (ماکیاولی، ۱۳۶۶: ۴۶)

خروجی نگاه ماکیاولیستی بنیانگذار خاندان پهلوی بدبینی و سوءظن نسبت به اطرافیان بود. در این دوره بسیاری از نظامیان که نقش مهمی در قدرت‌گیری او داشتند به تدریج از صحنه سیاسی کنار گذاشته شده و یا به طرزی مرموز کشته شدند. دیکتاتور ایران چون خود با اتخاذ

رویکرد ستیزه‌جویانه و با اتکای به روحیه میلیتاریستی به سلطنت رسیده بود، عمیقاً نسبت به مقامات بالای نظامی ارتش و سایر نخبگان جامعه سوءظن و نگرانی داشت و به همین دلیل هم یک شبکه امنیتی - اطلاعاتی گسترده تمام تحرکات رقبای احتمالی را رصد و تحت نظر داشت. با تقویت ژاندارمری و پلیس شهری و ایجاد شهربانی و رکن دوم در ارتش یک دولت پلیسی شکل گرفته بود که در آن مظنونین سیاسی بدون محاکمه اعدام و تبعید می‌شدند. این ساختار به خواست فردی شکل گرفته بود که همه چیز را از زاویه تجربیات نظامی و پادگانی خود می‌دید و ضمن باور به جنگ دائم در تمام عمر مشغول نبرد و قدرت‌گیری بود. او سیاست را هم به مانند نظامیگری و جنگ می‌دانست و می‌گفت: «... میدان سیاست هم یکی از میدان‌های جنگ است و همواره در میدان جنگ و میدان سیاست کسی پیروز می‌شود که از شلیک کردن دست نکشد و حتی یک قدم هم عقب بر ندارد این چنین کسی به آسانی موفق می‌شود و پرچم پیروزی را بدست بگیرد.» (البصری، ۱۳۵۰: ۱۸۹) این اظهارات البته رویکرد او در بستن اتحادهای موقت با افراد و حتی رقا را نیز نشان می‌دهد که در نبردها و رویارویی‌های متعددی نیز تکرار شد.

۲-۲. جایگاه والای ارتش در شرایط جنگ دائم

همانطور که اشاره شد برای افراد و گروه‌های قائل به میلیتاریسم بعد از اعتقاد به جنگ دائم، باور به تامین صلح و امنیت از راه توانمندی نظامی اصلی اساسی محسوب می‌شود. به جهت اینکه میلیتاریسم در اصل یک ایدئولوژی است که به توان ارتش به عنوان منبع و سرچشمه امنیت جامعه باور دارد؛ میلیتاریست‌ها دستیابی به «صلح از راه توانمندی نظامی» را در دستور کار دارند. رضاپهلوی نیز به این گزاره باور داشت و مانند سایر میلیتاریست‌ها در مقام دسته‌بندی نقطه مقابل گروهی قرار می‌گرفت که به اصل بودن صلح باور دارند. او ذیل باور به جنگ دائم و لزوم آمادگی برای نبرد، به ارتش و نیروهای نظامی اهمیت والایی قائل بود. به جهت جایگاه محوری این اصل مهم میلیتاریستی بودجه نظامی وقت به گواه اسناد و اعتراف خاندان پهلوی بسیار فراتر از توان کشور تنظیم شده بود. شخص رضاپهلوی در این رابطه می‌گوید: «...تمام عواید و درآمد مملکت بدو قسمت متعادل تقسیم شد، نصفی بمصرف لشکر رسید نصفی برای سایر امور و کارهایی که باید انجام شود...» (بیگلری، ۲۵۳۵: ۱۵۱) این اندیشه البته به سبب تربیت نظامی خاندان پهلوی در دوره بعد نیز تکرار شد. در این رابطه سرلشکر جهانبانی خاطره‌ای از محمدرضاپهلوی نقل می‌کند که باور به اصل بودن جنگ را در این دوره بازتاب می‌دهد، او می‌گوید: «شاهنشاه آریامهر در یکی

از سخنرانی‌های خودشان در آمریکا فرمودند: اگر کلیه سلاح را از دست بشر برابند جمعی با دندان بجان یکدیگر خواهند افتاد.» (جهانبانی، ۱۳۴۵: ۲۶)

رضاپهلوی ضمن اعتقاد به جنگ دائم، حکومت مورد نظر خود را حکومتی می‌دانست که «تجلیل و تعظیم قشون را از اولین شرایط سعادت مملکت بشمار آورد و نیرو و راحتی قشون را یگانه راه نجات مملکت بداند.» (بیگلری، ۲۵۳۵: ۴۴) با این دیدگاه بود که او نیروهای مسلح را ستون سیاست و برنامه‌های خود ساخته و از ارتش برای غلبه بر دشمنانی چون اشراف قاجار، راهزنان غارتگر، سرکرده‌های عشایری، جنبش‌های چپ و روحانیت استفاده می‌کرد. از طرف دیگر به جهت کارکرد مهم ارتش در روند قدرت‌گیری او، این نهاد نظامی بر سایر نهادهای دولتی ترجیح داده می‌شد. رضاپهلوی در نطق مراسم پرده‌برداری از لوح تقدیر از کشتگان نیروهای مسلح به تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۰۳ می‌گوید: «... ما باید همیشه خاطر خود را متذکر شویم که تعالی و عظمت مملکت بسته به ترقی و استحکام قشون و همچنین ضعف و انحطاط آن منوط به ذات و ناتوانی اردوی ایران بوده و بر ماست که حفظ قشون و ایران را متحداً سرلوحه مرام نظامی خود سازیم ...» (بیگلری، ۲۵۳۵: ۹۵)

بنیانگذار خاندان پهلوی نه تنها به نقش ارتش و آمادگی نظامی در تامین صلح و امنیت باور داشت بلکه به سبب اعتقاد به «برتری قوه بر حق» از طرفداران سنتی نظریه غلبه یا زور محسوب می‌شود. این نظریه به جهت توجه به ریشه شکل‌گیری دولت‌ها و مشروعیت آنها قدمتی دیرینه دارد. مدافعین این نظریه معتقدند که ریشه و سرچشمه دولت تسلیم شدن ضعیف در مقابل قوی است. "استفان لیکاک" یکی از نظریه‌پردازان مطرح در این حوزه معتقد است دولت در نتیجه جنگ‌های طولانی بین قبایل و غلبه قبایل قدرتمند و تمکین گروه‌های ضعیف به وجود آمده است. در این رابطه استفاده سردار سپه از قوای نظامی برای سرکوب رقبای داخلی و حذف مخالفین تیلور عملی نظریه غلبه بود که به کمک ارتش ممکن شد. البته این نظریه در تاریخ ایران جایگاه ویژه‌ای دارد و همراهی مردم با پادشاه پیروز امری معمول بوده است. شخص رضاپهلوی در این رابطه می‌گوید: «در ماموریتی که به ما زندان یافتم و بخوبی انجام دادم باین فکر افتادم که از افراد زیردست خود یک لشکر نیرومند وطنی تشکیل بدهم و از همین جا شروع بکارکنم عقیده قطعی و جازم داشتم که یک لشکر مجهز ایرانی می‌تواند وطن خود را از اینهمه بلایا و مخاطرات نجات بدهد. بخصوص در این عصر که قوه مافوق حق است.» (بصری، ۱۳۳۵: ۱۶) با این دیدگاه رضاپهلوی

مشروعیت خود و حکومتش را نه مانند قاجارها از قدرت ایلی و نه مانند صفویه از دودمانی شیعه و قوانین شریعت اسلام، بلکه از ارتش نوین و برقراری امنیت می‌گرفت. او فرزند یک نظامی دون پایه بود که گذشته پدراش را بیش از دو سه پشت نمی‌شناخت، اما با تنظیم شجره‌نامه‌هایی از اعقاب نظامی تلاش می‌شد این خاندان به پادشاهان جنگ‌آور ایران پیوند داده شود. (مسکوب، ۱۳۷۳: ۱۱) ذیل همین نگاه زمانی که در ۱۴ خرداد ۱۳۰۴ قانون سجد احوال به تصویب مجلس شورای ملی رسید و همه ملزم شدند برای خود نام خانوادگی انتخاب کرده و شناسنامه بگیرد، سردار سپه «پهلوی» را برگزید. او خود را پهلوی خواند تا چند ماه بعد مجلس با انقراض قاجاریه حکومت را به فردی که دارای خانواده نظامی و ایرانی بود واگذار کند. «احمد بنی احمد» از تاریخ‌نویسان این دوره که شجره خاندان پهلوی را بررسی کرده، «حاج رمضان خان پهلوان» را به عنوان نیای هفتم معرفی می‌کند که به زعم نویسنده نام اصلی او همان پهلوی بوده است. در این بررسی توجه ویژه‌ای به مشارکت و مرگ مراد علیخان یاور (پدر بزرگ رضاپهلوی) در جنگ هرات می‌شود. (بنی احمد، ۱۳۵۶: ۱۰ تا ۱۰) محمدرضا در کتابی که به نام او در سال ۱۳۴۰ انتشار یافت بسیار بر تبار نظامی و اشتغال پدرش در قزاقخانه تاکید دارد. (پهلوی، ۱۳۵۰: ۴۱) او چند سال بعد، در مصاحبه با یک روزنامه نگار هندی به نام «کارانجیا» که در ۱۹۷۷ بصورت کتابی تحت عنوان «اندیشه‌های یک پادشاه» انتشار یافت، شرح مفصل‌تری درباره اصل و نسب خانوادگی خود داده و پس از رساندن ایل و تبار خود به قوم «باوند» (از نژاد اصیل آریایی) در خصوص جد نظامی خود می‌گوید: «پدر من، پدر بزرگ من و جد بزرگ من همه از افسران قشون قدیم ایران بودند ... جد بزرگ من یاور مرادعلی خان در محاصره هرات (در زمان سلطنت محمد شاه قاجار) شرکت داشت و در سال ۱۸۵۶ (میلادی) در میدان جنگ کشته شد ... پدر بزرگ من عباسعلی خان درجه سرهنگی داشت و شجاعت و دلاوری او زبانزد همه بود ...» (طلوعی، ۱۳۷۲: ۱۸)

رضاپهلوی هم اندیشه‌های میلیتاریستی داشت هم صاحب زیست نظامی بود. او از اولین روزهای کودتا ضمن تاکید بر نظامی بودنش به شدت بر لباس نظامی خود حساسیت داشت. عامل نظامی کودتای ۱۲۹۹ در یک مورد می‌گوید: «چون هیئت دولت بریاست آقای سیدضیاءالدین تشکیل یافت من در آن هیئت وارد و شرکت نمودم. همه از لباس سربازی من و نشان فرماندهی کل قوا هاج و واج شدند. نگاهی وزیرانه بمن انداختند و هیچ نگفتند ...» (بصری، ۱۳۳۵: ۳۰) بعد از سلطنت نیز رضاپهلوی بر سرباز بودنش در فرمان شماره ۱۰ همایونی به قرار زیر تاکید دارد: «...»

فرد قشون من که در سرتاسر مملکت بانجام وظیفه مقدس سربازی اشتغال دارند باید بدانند که نیل بمقام سلطنت روح و قلب مرا آنی از آنها منفک نکرده و با علاقه تامی که همیشه بقشون داشته و دارم کمافی السابق فرماندهی کل قوای بری و بحری و هوایی را مستقیماً در عهده خواهم داشت.» (مجله پهلوی، ش ۶۰، ۱۳۰۴: ۱ ضمیمه)

اظهارات و شواهد ارائه شده تنها گوشه‌ای از اهمیت ارتش و نظامیگری در این دوره را بازتاب می‌دهد. اهمیت ماجرا زمانی آشکار می‌شود که بدانیم ذیل جایگاه ارتش و نظامیان در این دوره رضاپهلوی خود را سرباز شاه ایران تصور می‌کرد. این مفهوم یکی از توصیفات مورد علاقه بنیانگذار ارتش نوین برای مشروعیت‌دهی به دولت سربازخانه‌ای پهلوی اول بود. در باورهای رضاپهلوی سرباز شاه تجسم قهرمانی بود که با تکیه بر توانایی خود از سربازخانه تا پادشاهی را طی کرده و حال به مشروع‌ترین و قابل احترام‌ترین فرد برای هدایت جامعه بدل شده است. با این مفهوم رضاپهلوی با پادشاهانی مقایسه می‌شد که معمولاً در دوره نوجوانی و جوانی با تعالیم جنگی آشنا می‌شدند و یکی از آموزش‌های بدیهی آنها نظامیگری بود. سربازشاه نمایش نظامی-گری رضاشاه و عامل مشروعیت خاندان پهلوی بود که ریشه در تاریخ ایران (و مبارزان جنگ‌آور شاهنامه) داشت. (Clinton, 1999 : 40)

مفهوم سرباز شاه نماینگر وجهه کاریزماتیک برای قدرت نظامی رضاشاه بود. یادآوری می‌شود رهبران ایران همواره با اتکا به شخصیت فردی حکومت می‌کردند و نیاز داشتند که کاریزمای سلطنتی خود را (به سبب مشروعیت بخشی) تقویت کنند. هر سلسله جدید در ایران به مانند آنچه رضاپهلوی ساخته بود ناگزیر این مفهوم را برای ادامه پادشاهی خود اعاده می‌کرد. (Limbert, 1987 : 47)

رضاپهلوی با شکست دادن قبایل و گروه‌هایی که دولت مرکزی را تهدید می‌کردند پرستیژ نظامی و مشروعیت خود را تقویت کرده بود. او حتی در ۱۳۰۳ علیه شیخ خزعل شخصاً نیروها را هدایت و با حوادثی که پیش آمد بدون نبرد موفق به پیروزی شده بود. همه این اقدامات در ابتدای این دوره موجب شکل‌گیری شخصیتی شد که برای بسیاری یادآور قهرمانان گذشته بود و برای همین حتی مخالفین او نیز بر نقاط ضعف او چشم بسته و بر امنیت برقرار شده (ذیل رویکرد نظامی‌گری) تاکید می‌کردند. رضاپهلوی آگاهانه در تلاش بود فعالیت‌هایش را به گذشته مورد قبول مردم پیوند دهد. فلذا مثلاً مراسم تاجگذاری ۱۳۰۴ مملو از نمادهایی بود که به پادشاهان قدرتمند و برقرار کننده نظم تعلق داشتند. در این مراسم شمشیر نادر شاه افشار نماد پایان هرج و مرج ناشی از سقوط خاندان

صفوی و بازگشت آرامش بود. شمشیر شاه عباس نماد عظمت و قدرت دوره صفویه بود. کمان نادری و زره شاه اسماعیل و موارد متعدد دیگر همگی نماد عظمت ایران و نشان از خیز رضاپهلوی برای اعاده آن گذشته محسوب می‌شد. (Ansari, 2003: 32-33, 42) در این رابطه بخشی از سخنان رضاپهلوی (۱۳۰۳) که مفهوم سربازشاه به نوعی در آن بازتاب دارد بدین قرار است:

«من نظر به عادت نظامی خود هرگز مایل نیستم خدماتی را که برحسب وظیفه مقدسه سربازی انجام می‌دهم هر قدر مهم و بحال مملکت مفید باشد بزبان آورده و برخلاف عادت جاریه آنها را در انتظار جلوه‌گر سازم ... بعقیده من اولین شرط ایفای این وظیفه مهم آن است که مشی ساده و بی‌آلایش سربازی خود را از دست نداده و از هر گونه زوائد و تجملات زندگانی که موجب اشتغال خیال و انحراف از راه ترقی و تعالی است قویاً دوری و اجتناب ورزیم بالاخره در هر رتبه و مقام که باشیم باید این نکته مهم را همیشه پیش خود متذکر شویم همان طوری که تاریخ گذشتگان موجب عبرت و تنبیه ما است دفتر روزگار صفحات جدیدی را هم بنام ما تخصیص داده که بنظر من عملیات این مدت بیش از چند سطر آن را تشکیل نداده و هنوز صفحات دیگر آن باز و سفید مانده و منتظر ثبت اعمال آتیه ما است.» (ناشناس، ۱۳۴۶: ۵۳)

در یک جمع بندی میتوان گفت که مهمترین پیامی که از اقدامات رضاپهلوی در حدفاصل بین کودتا تا تاجگذاری (۱۳۰۴) در انگاره‌های هویتی ایرانیان، خاصه نخبگان نقش بست، تصور ظهور و قدرت‌گیری چهره‌ای میهنی با تکیه بر قشون متحدالشکل بود. رضاپهلوی پیوسته سعی داشت خود را فقط و فقط متکی به ارتش جدید و یاران نظامی‌اش معرفی نماید. چرا که ارتش در ذهنیت بسیاری از نخبگان فرهنگی و سیاسی ایران آن عصر مهمترین تبلور و نماد ملیت بود. ارتشی که از درهم آمیختن نیروهای قزاق و ژاندارمری و اخراج صاحب منصبان خارجی و با انحصار ابزارهای خشونت، خود نمونه‌ای کوچک و ایده‌آلی از ملت و میهن در حال شکل‌گیری بود. رضاپهلوی سعی می‌کرد نشان دهد که وامدار هیچ حزب و گروه و جناحی نیست و تنها به اتکاء به حس ایران پرستی و ایرانیت و با توسل به ارتش، توانسته است، اوضاع بحران زده کشور را سروسامان دهد. موسس خاندان پهلوی برای خطاب قرار دادن ارتش و نظامیان همواره از افعال مالکانه استفاده می‌کرد و تاکید داشت که همزمان با سلطنت فرماندهی کل نیروهای نظامی را برعهده خواهد داشت. نگاه مالکانه او نسبت به ارتش تا اواخر این دوره ادامه دارد و عباراتی مانند «ارتش من»، «افسران من» و ... از کلمات ثابت سخنرانی‌های او بودند. (ودجا، بخش تشریفات،

زونکن ۶، پرونده ۶۷۸) برخی در تلاشند استفاده از عبارات مالکانه را به عنوان ترفندی برای ایجاد علقه میان شاه و ارتش (ابزار ایجاد دوستی و محبت) و صرفاً واژه‌سازی پارسی در مقابل واژگان خارجی توجیه نمایند اما قدرت غیرمتعارفی که رضاپهلوی در ارتش داشت و منافع مادی او که از طریق ارتش تامین می‌شد تردیدی باقی نگذاشته که ارتش و سایر ساختارهای نظامی به واقع به مانند املاک شخصی او بودند و استفاده از عبارت فوق بی‌قاعده نبوده است.

۲-۳. لزوم شکل‌دهی به یک جامعه میلیتاریستی

مجله قشون به عنوان ارگان رسمی ارتش نوین تقریباً از همان ابتدا شعار «قشون ملت است و ملت قشون» را تکرار می‌کرد. (مجله قشون، شماره ۴، ۱۳۰۰: ۲) این شعار، اظهارات رضاپهلوی در خصوص اهمیت ارتش و شواهدی که در ادامه خواهد آمد، نشان می‌دهد در تمام این دوره با مفهوم‌سازی سازمان یافته تبدیل جامعه به سربازخانه در دستور کار بود. البته تلاش برای میلیتاریستی کردن جامعه نیز تا حدود بسیار زیادی از زیست نظامی رضاپهلوی نشأت می‌گرفت. او طی دوره بیست‌ساله وزارت، صدارت و سلطنت خود بر تقویت ارتش و اشاعه اندیشه میلیتاریستی اصرار داشت و معتقد بود دولت مطلقه مدرن صرفاً با تاسیس ارتش متمرکز و مقتدر تحقق می‌یابد و عملی‌شدن این هدف فقط در گرو نظامی کردن دولت و جامعه است.

ذیل باور به اهمیت ارتش پهلوی اول تبلیغات گسترده‌ای به راه انداخته بود تا این نهاد نظامی را برای موجودیت کشور حیاتی معرفی نماید فلذا مستمر از لزوم تربیت نظامی برای پیشرفت گفته می‌شد. سخنرانی شاه در سال ۱۹۳۱م/ ۱۳۱۰ش به دانش‌آموزان اعزامی به خارج از کشور کاملاً نگاه او نسبت به ارتشی که می‌خواهد مردم آن را به عنوان الگو بشناسند را نشان می‌دهد. او در بخشی از سخنرانی خود می‌گوید: «به باور من فرد زمانی که در ارتش است می‌تواند خدمت کاملی به کشورش ارائه دهد. خدمت در ارتش وظایف مهم و اساسی هر فرد وطن‌پرستی است به ویژه در قامت یک دانش‌آموز. خدمت سربازی روح و ذهن فرد را برای کارهای آتی آماده می‌کند. برای همین دانش‌آموزانی که در دوره‌های راهنمایی هستند و حتی آنهایی که دوره‌های بالاتر را می‌گذرانند باید برای مدتی در ارتش خدمت کنند، حتی اگر برای یک دوره کوتاه مدت باشد. این دوره آنها را به ارائه خدمات رضایت‌بخش‌تر قادر خواهد کرد و آنها را برای خدمت به کشور و تامین منافع کشور توانا می‌سازد ...» (Cottrell, 1978 : 393)

در الگویی که رضاپهلوی برای جامعه ایران ترسیم کرده بود نظم و انضباط سربازخانه‌ای

جهت کنترل و اداره مردم جایگاهی محوری داشت. مسئول شبکه اطلاعاتی حکومت راج بریتانیا در ایران "اردشیر جی ریپورتر"، به عنوان نماینده ساختاری که از سال ۱۸۹۳م / ۱۲۷۱ش در کشور فعال بود و در آستانه کودتا ش. ۱۲۹۹ نظارت بر عوامل آن را انجام میداد در وصیتنامه خود در خصوص برنامه‌های رضاپهلوی می‌گوید: «... درباره رضاشاه چکیده آنچه بمن داده شده بود در کلمات بیمناک، تودار و مصمم خلاصه شده ... تربیت نظامی رضاشاه را متقاعد کرده است که بدون رعایت انضباط شدید در شئون مملکت کاری بثمر نمی‌رسد ...» (متما، شماره بازیابی: پ ۰-۰-۱۷۳۱۵-۰) صفحات سفرنامه‌های منتسب به بنیانگذار خاندان پهلوی نیز مملو از مواردی است که بر لزوم تربیت نظامی افراد عادی تاکید می‌شود. او خدمت نظام وظیفه را بزرگ‌ترین و مهمترین مدرسه برای پرورش جسم و روح مردم می‌شمرد و با تکیه بر تمثیل‌های نظامی خود سعی در اثبات دیدگاه‌هایش داشت. ضمن اینکه با طرح‌هایی مانند لباس یکدست برای بزرگسالان، آئین پیشاهنگی برای کودکان، کشف حجاب برای زنان و پروژه یکسان‌سازی برای قومیت‌ها میلیتاریستی کردن جامعه و ساخت سربازخانه‌ای به وسعت ایران مد نظر بود.

بنیانگذار خاندان پهلوی برای توجیه نظم سربازخانه‌ای و استبداد دوره حکمرانی خود به نوعی قرارداد اجتماعی باور داشت. همانطور که طرفداران نظریه قرارداد اجتماعی با ارائه توصیفی ترسناک از دوره ماقبل تشکیل دولت یا وضع طبیعی، (با نگاهی هابزی انسان گرگ انسان و جنگ همه بر علیه همه)، ساختار جدید را تحت عنوان وضع اجتماعی یا مدنی توجیه می‌کردند؛ (بشیریه، ۱۳۸۲: ۴۸) رضاپهلوی نیز دیدگاه مشابهی به کودتای ۱۲۹۹ و تاسیس خاندان پهلوی داشت. او مدعی بود هنگام نبرد با جنگلی‌ها و به دلیل شرایط سختی که ریشه در عدم حمایت عناصر فاسد داشته، ضمن ایراد سخنرانی، با سربازان و همراهان خود پیمان بسته و آنها به او قول اطاعت محض داده‌اند. در این قرارداد که به ادعای رضاپهلوی در منطقه منجیل صورت گرفته او و نظامیان در رابطه با آینده ایران هم پیمان شده‌اند. رضاپهلوی وعده‌هایی به سربازانش داده و در مقابل افراد نیز با او سوگند وفاداری و اطاعت یاد کرده و قسم می‌خورند تا دم مرگ در رکاب او باشند. این خاطره از ابعاد متعدد با قرارداد اجتماعی توماس هابز شباهت دارد و می‌تواند توجیهی برای خوی قدرت‌طلبی و خودکامگی لویاتان هابز در افکار دیکتاتور ایران باشد. در انطباق‌دهی داستان فوق با قرارداد اجتماعی هابز اگر آشوب و ناامنی اواخر دوره قاجار را با وضع طبیعی نظریه قرارداد اجتماعی یکی بدانیم، دیکتاتوری رضاپهلوی به معنای ظهور لویاتان ایرانی و تاسیس دولت پهلوی

خواهد بود. او بعد از توصیف قرارداد ادعایی خود در خصوص وظایف سربازان و نظامیان می‌گوید: «اطاعت از مافوق اولین وظیفه افراد این فرقه است که باید مثل یک امر واجبی بآن ایمان داشته باشید. باید تمام اوامر و دستورهای مرا بدون تردید بپذیرید یکدل و یکجهت در اطاعت من که حد و پایانی نخواهد داشت متفق باشید. در برابر این اطاعت شما من هم مسئولیت بزرگی را بگردن می‌گیرم و آن بستگی و علاقمندی بزنده بودن شما و زندگانی شما و معاش و گذران شماست، هر خطایی از نقشه من سرزند گناه او بگردن شما نیست. بلکه من همه را بگردن می‌گیرم، در پیشگاه عالم و پیشگاه تاریخ تنها من مسئول هستم و بس...» (بصری، ۱۳۳۵: ۲۰)

این دیدگاه بدین خاطر اهمیت دارد که نهادینه کردن فرهنگ هابزی در محیط اجتماعی (کشور) از شاخص‌های شناسایی اندیشه میلیتاریستی است. رضاپهلوی نه تنها نگاهی هابزی داشت بلکه بعد از سلطنت این قرارداد را به مردم نیز تعمیم داد و مقام خود را نتیجه خدماتش به کشور ارزیابی کرد. او با بهره‌برداری از آنچه غربگرایان حامی او "دیکتاتوری نیکخواه" می‌خواندند تنها یک سال بعد از پادشاهی با تکبر، نخوت و غرور خاصی خود را منجی ایران خواند و مدعی شد: «اهالی ایران با عجز و پافشاری و به وسیله مجلس مؤسسان، سرپرستی این مملکت را از من تقاضا کردند. پیش از من دولت در ایران کلمه ای توخالی شده بود... در ایران، سلطان مملکت باید هیئت دولت را به کار وادارد، مجلس شورای ملی را هم به انجام تکالیف آشنا کند. تجار، ملاکین، شهرنشینان و حتی زارعین را هم به کار بگمارد.» (رضاشاه، ۲۵۳۵: ۵۳) مؤسس خاندان پهلوی همه چیز و همه کس را بی‌عرضه و نالایق و در بهترین حالت «متوسط» می‌دانست و برای شرایط کشور قبل استقرار پهلوی نیز تصویری شبیه وضع قائل بود. بنابراین به خود حق می‌داد به مانند لویاتان در اندیشه هابز هر آنچه صلاح می‌داند اجرا کند. سرلشکر ادموند آبرونساید فرمانده نیروهای نظامی بریتانیا در روزهای منتهی به کودتا و کسی که با اعتماد به رضاپهلوی فرماندهی نظامی کودتا را به او محول کرد دیکتاتور آینده ایران را صاحب برنامه‌ها و خواب و خیال‌های بلند توصیف می‌کند که به باور او در حالی که به نحوی شگفت‌انگیز هیچ شتابی برای تحقق رویایش نشان نمی‌داد، اما به صورتی پیگیر و منظم به دنبال تحقق آنها بود. (غنی، ۱۳۷۷: ۲۵۹) در توصیفات ارائه شده تأثیری که شغل و یا به عبارت بهتر زیست نظامی در شخصیت او آشکار و نمایان است.

نتیجه‌گیری

همانطور که گفته شد در سالهای اخیر و در قالب جنگ‌های نوین و شناختی‌نم‌جید از دوران حکمرانی رضاپهلوی به یکی از محورهای اساسی این نبرد نوین علیه جامعه ایرانی تبدیل شده است. نبردی شناختی-معرفتی که در نتیجه تداوم ناآگاهی جامعه با ماهیت واقعی حکومت رضا شاه هر روز قربانیان بیشتری می‌گیرد. این در حالی است که حکومت رضا شاه به عنوان نماد یکی از دیکتاتوریهایی نظامی در عصر معاصر به استناد شاخصه‌های ارائه‌شده توسط اندیشمندان سیاسی درباره حکومت‌های خوب و بد در جایگاه یکی از بدترین حکومتها قرار می‌گیرد. حکومتی که به دلیل در افتادن با پایه‌های هویتی جامعه ایرانی از یکسو و نیز ناکارآمدی در تقابل با هجوم اجنبی از سوی دیگر باعث شد تا بعد از سقوط و تبعید رضا شاه موجبات جشن و پایکوبی ملت ایران را به بار آورد. ملتی که طعم تلخ اشغال خاک وطن توسط قوای روس و انگلیس را به حکومت دیکتاتوری رضا شاه ترجیح داده بود.

بر اساس یافته‌های این مقاله حکومت رضا شاه تمام شاخصه‌های یک دیکتاتوری نظامی را داشته است. بنیانگذار ارتش نوین ایران به سبب کودکی سخت و تربیت قزاقخانه‌ای، شخصیتی خشن و منضبط داشت، از منظر فلسفی از به اصل بودن جنگ، منازعه دائمی و لزوم آمادگی برای نبرد باور داشت و سیاست و سیاست‌ورزی را بخشی از جنگ و نبرد دائم می‌دانست. او با دیدی شبه ماکیاویستی به خطرناک بودن جهان و مبارزه دائم و با نگاهی هابزی به ذات حکومت به نوعی قرارداد اجتماعی میان خود و سربازان هم‌رزمش قبل از کودتا باور داشت و در پی کسب مشروعیت بود، ضمن اینکه به جهت باور به "برتری قوه بر حق" و اعتقاد به نظریه "غلبه" یا "زور" خواستار اطاعت مطلق از جانب سربازان و مردم عادی بود. دیکتاتور ایران با این منظومه فکری (در حالی که همواره لباس نظامی بر تن داشت) به یک دولت میلیتاریستی (یا ساخت یک سربازخانه به وسعت ایران) متوسل شده بود و در این راه خود را "سربازشاه" تصور می‌کرد و برای مشروعیت دهی به حکومت خود از نمادهای نظامی (به خصوص نمادهای قابل احترام تاریخی) بهره می‌برد. رضاپهلوی دارای زیستی نظامی و همیشه در منازعه بود و به مرور که قدرت می‌گرفت خود واقعی‌اش را به اطرافیان و جامعه تسری می‌داد. پُر واضح است که با تبیین دقیق‌تر و بیشتر ماهیت واقعی حکومت رضا شاه انحراف ذهنیت مردم نسبت به مختصات حقیقی این نظام دیکتاتوری با دشواری‌های بیشتری همراه خواهد شد.

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۵). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، چاپ بیست و چهارم، تهران: نشر نی.
- اتابکی، تورج (۱۳۸۸). مدرن سازی در ایران و ترکیه، تهران، اعتماد ملی.
- آرشیو اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر (متما)، شماره بازایی: (پ ۰-۰-۴۷۳۰۷-۰)
- آرشیو اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر (متما)، شماره بازایی: (پ ۰-۰-۴۷۳۱۵-۰)
- آرشیو اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر (متما)، شماره بازایی: (پ ۰-۰-۴۷۳۱۹-۰)
- آرشیو اسناد وزارت دفاع ج.ا.ا (ودجا). بخش تشریفات، زونکن ۶، پرونده ۶۷۸.
- بابایی، علی (۱۳۸۲). فرهنگ روابط بین الملل، تهران، مرکز چاپ وزارت خارجه.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲). آموزش دانش سیاسی، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بصری علی (۱۳۳۵). یادداشتهای رضاشاه، ترجمه محمد حسین استخر، تهران: نشر مطبوعات.
- البصری علی (۱۳۵۰). یادداشتهای اعلیحضرت رضاشاه کبیر در زمان ریاست الوزرای و فرماندهی کل قوا، ترجمه شهرام کریملو، ستاد بزرگ ارتشتاران.
- بنی احمد، احمد (۱۳۵۶). تاریخ شاهنشاهی پهلوی، جلد اول چاپ اول.
- بهار، ملک الشعراء (۱۳۶۲). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران: انقراض قاجاریه، جلد دوم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- بیگلری، حیدر قلی (۲۵۳۵). رضاشاه کبیر را بهتر بشناسیم، چاپخانه خرمی.
- پازارگاد، بهاءالدین (۱۳۴۳). مکتبهای سیاسی. تهران، اقبال.
- پسیان، معتضد و نجفقلی، خسرو (۱۳۸۲). از سواد کوه تا ژوهانسبورگ؛ زندگی رضا شاه پهلوی، تهران: نشر ثالث.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۵۰). ماموریت برای وطنم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ سوم.
- جهانبانی، امان الله (۱۳۴۵). خاطراتی از دوران درخشان رضاشاه کبیر: نبرد شکرپازی و ساری‌داش، بی جا، بی نا.
- رضاشاه (۲۵۳۵)، سفرنامه مازندران (۱۳۰۵). تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.
- طلوعی، محمد (۱۳۷۲). پدر و پسر: ناگفته‌ها از زندگی و روزگار پهلوی، تهران: نشر علم.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۷). رضا شاه و قشون متحدالشکل، تهران، نامک.

- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۵). بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.
- غنی، سیروس (۱۳۷۷). بر آمدن رضاخان افتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ترجمه حسن کامشاد، تهران: انتشارات نیلوفر، چاپ اول.
- فاستر، مایکل ب (۱۳۶۱). خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: امیرکبیر.
- ماکیاولی، نیکولو (۱۳۶۶). شهریار، ترجمه داریوش آشوری. تهران: نشر پرواز.
- مجله پهلوی، شماره ۱، صفحه ۱، اسد ۱۳۰۲.
- مجله پهلوی، شماره مسلسل ۶۰، آذر ۱۳۰۴، ص ۱ ضمیمه
- مجله قشون، شماره دو، سال ۱۳۰۰، (سه‌شنبه ۳۰ جمادی الثانی ۱۳۴۰ برابر با ۹ برج حوت ۱۳۰۰) ص ۲.
- مسکوب شاهرخ (۱۳۷۳). داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع، تهران: فروزان روز.
- ناشناس (۱۳۶۷). گذشته چراغ راه آینده: ایران در فاصله دو کودتا، چاپ پنجم، تهران: انتشارات ققنوس.
- ناشناس (۱۳۴۶). عصر پهلوی، تهران: وزارت اطلاعات.
- نشریه قشون، سال ۱۳۰۰، شماره ۲، ص ۱.
- Ansari, Ali (2003), *Modern Iran since 1921: The Pahlavis and After*, Harlow: Longman.
- Boroujerdi, Mehrzad, "Triumphs and Travails of Authoritarian Modernisation in Iran," in Stephanie Clinton, Jerome W (translator) (1999), *In the Dragon's Claws: The Story of Rostam and Esfandiyar from the Persian Book of Kings*, Washington, DC: Mage Publishers.
- Cottrell, Alvin J, "Iran's Armed Forces under the Pahlavi Dynasty," in George Lenczowski, ed. (1978), *Iran Under the Pahlavis*, Stanford: Hoover Institution Press.
- Cronin, ed. *The Making of Modern Iran: State and Society under Riza Shah, 1921-1941* (London: Routledge, 2003)
- Ford, G. S (1939) *Dictatorship in the Modern World*, New York: University of Minnosota press.
- Limbert, John (1987), *Iran: At War With History*, New York: Westview Press.